گفت‌وگو با دکتر محمدحسین جمشیدی، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم درباره استراتژی فرادولتی آمریکا در مواجهه با ایران

راهبرد نقض تعهد برای مذاکره جدید؟

■ ملیحه زرین‌پور ■

گفت‌وگو تصویب «مادر تحریم‌ها» در آمریکا علیه ایران، بحث‌های زیادی را به وجود آورد. فوری‌ترین تفسیرها از تصویب این تحریم‌های سنگین حول محور سرنوشت «برجام» شکل گرفت اما برخی کارشناسان برجام را در مقابل پدیده «مادر تحریم‌ها» یک پیامد پیش پا افتاده می‌دانند و معتقدند بازتاب سیاسی و تاریخی این رفتار بشدت خصمانه آمریکایی‌ها با ایران در عصر موسوم به «تعامل سازنده» ابعاد گسترده‌ای خواهد یافت.

دکتر «محمدحسین جمشیدی» عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم به «وطن‌امروز» گفت: «تحریم‌های جدید هم نقض برجام و هم به نوعی نقض تعامل و آن اعتماد اندکی است که از طریق مذاکرات برجام ایجاد شده بود؛ در واقع ریشه این قضیه عمیق‌تر است از آنچه دیده می‌شود. یعنی عمیق‌تر از آنچه در دوره ترامپ اتفاق افتاد و تبدیل به قانون شد و مجلس سنا تصویب کرد و حتی عمیق‌تر از آن زمینه‌هایی که در دوره اوباما فراهم شد. در واقع مساله ایران و آمریکا، یک مساله استراتژیک و حیاتی است». وی با بیان اینکه ما مشکلات عدیده‌ای با آمریکا داریم، افزود: «این منحصر به بحث انرژی هسته‌ای نیست بلکه بسیار فراتر از آن است. طبیعی است در کنار بحث هسته‌ای ما چند مساله اساسی دیگر هم داریم؛ یکی از این مسائل، مساله اسرائیل و فلسطین است که هم برای ما و جهان اسلام و هم اسرائیل یک معضل حل ناشدنی بین ما و آمریکاست، مساله تروریسم هم یک مساله حل ناشدنی است. نگاه آنها به تروریسم و تعریفی که از تروریسم دارند، نمایندگان و نمونه‌هایی که از تروریسم در جهان معرفی می‌کنند، کاملا نقطه مقابل دیدگاه ما قرار دارد». وی با تاکید بر اینکه درست آن چیزی که آنها تروریسم تلقی می‌کنند، از نظر ما نیروهای انقلابی و مبارز هستند، اظهار داشت: «آمریکا نیروهای آزاده‌ای را که در پی رهایی و استقلال از سلطه‌های ظالمانه قدرت‌ها هستند تروریست معرفی می‌کند و برعکس اقدامات داعشی‌ها و پیش از آنها، القاعده، طالبان و سایر جریانات تکفیری دیگر حتی دولت‌های حامی تروریسم در منطقه، مثل دولت عربستان، از نظر آمریکایی‌ها تروریسم قلمداد نمی‌شود». جمشیدی افزود: «با این استدلال اینجا یک شکاف جدی و اساسی در رابطه با ایران و آمریکا دیده می‌شود که به نظر من هیچ راهی برای حل این مساله وجود ندارد، مگر اینکه یکی از طرفین از موضع خود کوتاه بیاید و دیدگاهش را نسبت به مساله تروریسم تغییر دهد و برای هر دو کشور چنین تغییری اساسا امکانپذیر نیست». عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم مشکل سوم در رابطه ایران و آمریکا را به ۲ مورد قبلی یعنی مساله اسرائیل و تروریسم مربوط دانست و گفت: «مساله توان و قدرت نظامی ایران در منطقه نکته بعدی است؛ در اینجا مساله به این صورت مطرح می‌شود که قدرتمند بودن ایران برابر است با ضعف قدرت‌هایی که مورد حمایت آمریکا هستند مثل عربستان یا دیگر کشورهای حاشیه خلیج‌فارس و در نتیجه برابر با ضعف آمریکا است. این امر اختلافی استراتژیک و راهبردی و اساسی بین ما و آمریکایی‌ها ایجاد می‌کند». کارشناس سیاسی ابراز کرد: «در کنار این سه نمونه می‌توان به مورد چهارمی هم اشاره کرد و آن نگاه اعتقادی و جهان‌بینی متفاوت است. جهان‌بینی ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی درست در نقطه مقابل جهان‌بینی آمریکا و نگرش لیبرالیسم در جهان قرار گرفت. نگرش اسلامی به لحاظ اعتقادی نقطه مقابل چنین تفکری است و در واقع مانند این است که اگر بنا شد در بحث برجام توافقی صورت گیرد و کاری انجام شود و ما کوتاه بیاییم، فرض آمریکا این است که در آینده زمینه‌ای برای کوتاه آمدن ایران در ابعاد سیاسی در مساله فلسطین، تروریسم و قدرت نظامی در منطقه و حمایت از جنبش‌های رهایی‌بخش در جهان و حتی در مساله کنار آمدن با نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم فراهم خواهد شد؛ یعنی ایران از اسلامی حمایت کند که هیچ خطری برای جهان‌بینی غرب و لیبرالیسم نباشد؛ همان اسلامی که نمونه آن در عربستان و در بسیاری از کشورهای خلیج فارس، مصر و ترکیه وجود دارد». جمشیدی عنوان کرد: «به همین جهت نظر من این است که اگر تحت تأثیر مذاکرات و مساله برجام در هر حال یک راهی به سمت تعامل و نوعی اعتماد کوچک هم ایجاد شده، تصور ما این بوده که آمریکا واقعا چند قدمی به سمت ما برداشته است». استاد دانشگاه افزود: «تصور این بود که در فضای مذاکرات برجام، آمریکایی‌ها حداقل یک قدم از مواضع خود پایین‌تر آمده‌اند. با این تصور بحث تعامل وجود دارد، در حالی که اگر در ظاهر هم یک گام از مواضع خود پایین آمده بودند اما در واقعیت و در باطن اقدامات آنها اینگونه نبود؛ همانطور که بلافاصله حرف‌ها و صحبت‌های آنها بعد از برجام، چه در دوره اوباما و چه در دوره ترامپ و تصویب و طرح مجدد این تحریم‌ها عملا نشان داد پایبندی به چنین تعاملی نبوده است. این امر به معنای آن است که در تدوین برجام هم واقعا اعتقادی به چنین تعاملی وجود نداشته است. مذاکرات تنها یک ابزار و مکانیزم برای آمریکایی‌ها بوده تا ایران گام اول را در مقابل آمریکا و کوتاه آمدن، رفته باشد». جمشیدی با بیان این نکته که اگر ایران گام اول را در کوتاه آمدن از خواسته‌های خود در برابر خواست آمریکایی‌ها برداشت، زمینه‌ای برای گام‌های بعدی فراهم می‌شود، ادامه داد: «به نظر من آمریکا با چنین نگاهی وارد مذاکرات و تعامل با ایران شد. به همین جهت تعامل صورت گرفته، حقیقی نبود و توافقی و ظاهری نوشته شد. حقیقت روح و جان آمریکایی‌ها به استراتژی و راهبری نشأت گرفته از ایدئولوژی لیبرالیسم و نگرش سرمایه‌داری بازمی‌گردد. این امر نشان می‌دهد آنها دنبال تعامل با ما نبودند و فقط تلاش می‌کردند ما را در نخستین گام مطابق خواسته‌های خود پیش ببرند و آن را زمینه‌ای برای تعاملات و اقدامات بعدی کنند». وی افزود: «در واقع مساله نقض تعامل در نگرش سرمایه‌داری غربی مساله مهمی محسوب نمی‌شود؛ یعنی اگر ریشه‌های اولیه نظام لیبرالیسم و نظام مدرن غرب را درنظر بگیریم، چیزی به نام تعهد و پایبندی به آن هیچ جایگاهی ندارد و اگر تعاملی هم صورت بگیرد و در نهایت این تعامل منافع آنها را تأمین نکند، به‌سادگی آن را زیر پا گذاشته و نقض می‌کنند. به لحاظ حقوق بین‌الملل جدید هم که برآمده از نگرش لیبرالیسم است این اقدام خطا محسوب نمی‌شود. هیچ‌گونه بازخواستی هم صورت نمی‌گیرد، چون عرصه بین‌المللی در نگاه اینها عرصه قدرتمندی و قدرتمداری است. کشوری که قدرت بیشتری دارد، حرف اول را می‌زند و کسی نمی‌تواند در برابر چنین قدرتی سخن بگوید، بنابراین این نقض تعامل از دیدگاه ما نقض است ولی در نگاه آنها کوچک شمردن این تعامل است. آنها گمان می‌کنند نادیده گرفتن ما برای آنها سود و منفعت بیشتری دارد نسبت به اینکه تعهدات خود را به صورت کامل اجرا کنند». عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم گفت: «نگاه آمریکایی‌ها این است که این سنگ بنای جدید به‌تدریج می‌تواند با فشارهایی که بر ما وارد می‌کند، ما را وادار به برداشتن گام دوم کند. یعنی این فشارها ما را مجددا پای میز مذاکره بکشاند. مثلا بحث توان نظامی یا تروریسم یا هر موضوع دیگر که می‌تواند گام دوم به حساب آید. به نظر آنها این فشارها باعث می‌شود همانگونه که تحریم‌های اولیه توانست ما را پای میز مذاکره بکشاند و ما را مجبور به تعامل کند، دوباره به مذاکره راضی شویم. بویژه که این تحریم‌ها فشار بیشتری را بر کشور ما وارد می‌کند و می‌توانند در درازمدت ما را به لحاظ اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی تحت فشار قرار دهند که ناچار شویم برای دور دوم به مذاکره تن دهیم». وی افزود: «اگر مذاکرات دیگری شروع شود و نتیجه آن مثلا برجام دیگری باشد، باز همان رفتار قبلی تکرار خواهد شد. یعنی عقب‌نشینی ما از مواضع خودمان و عدم پایبندی آمریکایی‌ها نسبت به تعهدات‌شان». جمشیدی عنوان کرد: «آنها مساله را اینگونه می‌بینند؛ اما در برابر این عمل آنها ما چه راه‌حلی داریم؟ اولا اینکه واقعا فشارهای تحریم ما را به سمت و سویی که آنها می‌خواهند، بکشاند و برجام دومی در راه باشد. نتیجه آن هم مانند تکرار همان توافق برجام است. دومین راه‌حل هم این است که ما می‌توانیم برابر این فشارها مقاومت کنیم، چون دست آنها را خوانده‌ایم و بی‌تعهدی آنها را تجربه کرده‌ایم و می‌دانیم روی تعامل آنها نمی‌شود حساب کرد، بنابراین این‌بار محکم می‌ایستیم و با این ایستادگی خودمان به آنها جواب نه می‌دهیم و مذاکرات دیگر و برجام دیگری شکل نخواهد گرفت». کارشناس سیاسی با بیان اینکه این دو راه برای ما وجود دارد اما اینکه کدام‌یک را انتخاب کنیم در وهله اول بستگی به توان و تشخیص دولتمردان ما خواهد داشت، ادامه داد: «آنها هستند که باید تشخیص دهند کدام راه را بروند. البته طبیعی است راه اول، یعنی فراهم کردن زمینه برای مذاکرات جدید و ورود به آن، قطعا به این سرعت به نفع ما نیست و باز همین مساله برجام تکرار خواهد شد و هرچه هم تصویب شود، باز نقض خواهد شد». وی افزود: «با توجه به مشکلاتی که در داخل داریم و اوضاع اقتصادی بحرانی و همچنین شدت فشارهای تحریم‌های جدید، این احتمال بیشتر به چشم می‌خورد که راه‌حل اول مدنظر دولتمردان باشد. صحبت‌هایی هم کم‌وبیش لابه‌لای موضوعات مختلف مطرح شده است؛ یعنی ما حاضر شویم مذاکره کنیم یا حتی شاید خود ما به غربی‌ها پیشنهاد بدهیم. شاید مذاکرات جدید تحت عنوان دیگری باشد». جمشیدی اذعان کرد: «با توجه به مطالبی که از سوی بعضی مسؤولان مطرح می‌شود و سخنان کسانی که کم و بیش طرفدار غرب هستند و مساله تهدیدها و جدی شدن بروز جنگ و مانند آن که در فضای انتخابات هم مطرح شد، امکان دارد چنین فضایی ایجاد شود که راه عاقلانه روش دیپلماتیک و مذاکره است». وی با بیان اینکه البته این نکته هم هست که ما مذاکرات را مدیریت کنیم یا مانند آنچه در مذاکرات برجام رخ داد، مدیریت شویم، گفت: «اصل مذاکره منعی ندارد، آنچه مشکل اساسی‌تر است این است که آیا می‌توانیم یک نقش فعال داشته باشیم؟ قدرت‌ها، امکانات و حمایت کشورهای غربی و اروپایی از آمریکا و تقریبا تمام جهان سرمایه‌داری یک طرف قرار می‌گیرد و ما هم در طرف دیگر و در این شرایط بعید است ما بتوانیم به راحتی در این مذاکرات حالت فعال داشته باشیم. اطمینان هست اگر مذاکراتی صورت گیرد و حتی توافقی مانند برجام نوشته شود، حتی اگر نقش ما در آن بارزتر باشد، باز هم هیچ اعتمادی نیست که غربی‌ها با توجه به نگرش‌ها و ایدئولوژی‌هایی که دارند، به تعهدات خود پایبند باشند».

■ ■ ■

راه‌حل یا پاک کردن صورت‌مسأله؟

«منطقه قوی» جایگزین «کشور قوی» نیست!

عبدالرضا هادی‌زاده*: اخیراً ایده‌ای مطرح شده است که ایران باید تقویت کل منطقه غرب آسیا را به جای تقویت خود دنبال کند. در نگاه اول این ایده، جالب و منطقی به نظر می‌رسد و اینگونه تصور می‌شود که بتواند نسخه‌ای برای اتمام آشوب‌ها و بی‌ثباتی‌های منطقه غرب آسیا باشد. اما این نگاه اولیه تا چه میزان با واقعیت‌های موجود منطبق است؟ تلاش برای رشد دسته‌جمعی کشورها در یک منطقه از مباحث مهم منطقه‌گرایی و همگرایی است که سالیان طولانی در محافل دانشگاهی و علمی مطرح بوده و پیرامون آن تئوری‌پردازی شده است. یکی از برجسته‌ترین تئوری‌ها را «الکساندر ونت» در قالب منطق آنارشی در مناطق مختلف جهان مطرح می‌کند. این اندیشمند حوزه روابط بین‌الملل، با هابزی خواندن منطق آنارشی در غرب آسیا، ماهیت آنارشی در این منطقه را با دیگر مناطق مانند اروپا و آمریکای لاتین متفاوت می‌داند. همین مساله باعث می‌شود تردیدهای عمیقی نسبت به صحت و دقت ایده «منطقه قوی به جای کشور قوی» به وجود آید. بررسی تردیدهای موجود در این رابطه مساله‌ای است که در یادداشت پژوهشی پیش رو مورد توجه و تمرکز خواهد بود. پیگیری کوتاه‌مدتی از اخبار جهان هر شنونده‌ای را به این نکته مهم سوق می‌دهد که منطقه غرب آسیا دارای ویژگی‌ها، اخبار و رخدادهای متفاوت با دیگر نقاط جهان است. همین امر باعث می‌شود نه‌تنها جنس تحقیقات و پژوهش‌ها توسط کارشناسان متفاوت باشد که برنامه‌ریزی‌ها و نوشتن راهبردها جهت برون‌رفت از بحران‌های خاص این منطقه نیز محل بحث و بررسی‌های فراوان قرار بگیرد. هویت‌ها و اهداف به غایت متعارض به علاوه دخالت‌های مکرر آمریکا و صهیونیست‌ها در منطقه و شکاف‌های متعدد قومی، مذهبی و ایدئولوژیک و اختلافات مرزی موانع بسیار بزرگی در به کارگیری الگوهای همگرایی در این منطقه هستند. امروز غرب آسیا با مسائل و مشکلات متعددی دست و پنجه نرم می‌کند که به اختصار به آنها می‌پردازیم.

۱- دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای: قدرت‌های جهانی به جهت دلایل و ویژگی‌های این منطقه در منطقه دخالت می‌کنند. به طور مثال درباره دخالت‌های ایالات متحده آمریکا این دخالت‌ها چه از نوع حمایت از رژیم‌های دنباله‌رو یا دست‌نشانده و مورد حمایت خود همچون آل‌سعود در عربستان و آل‌خلیفه در بحرین خود را نشان می‌دهد و چه به صورت مقابله با حکومت‌هایی چون جمهوری اسلامی ایران و حکومت‌های عراق و سوریه قابل ملاحظه است. حتی قدرت‌هایی چون فرانسه و انگلیس نیز که به لحاظ تاریخی در این منطقه حق و حقوقی را برای خود قائل هستند نیز نباید از نظر دور داشت.

دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای و اعمال تصمیماتی که خلاف منافع ملی کشورهای منطقه است، یکی از مشکلات جدی غرب آسیاست.

۲- ناامنی ناشی از رشد گروه‌های تکفیری و استفاده ابزاری از تروریست‌ها: منطقه که تا پیش از این با گروه‌هایی همچون القاعده مواجه بود امروز به صورت جنون‌آمیزی با تروریست‌های داعشی دست به گریبان است که سلاح‌های خود را به سمت مسلمانان نشانه گرفته‌اند. اندیشه‌های تکفیری صادرشده از جانب وهابیون سعودی که با حمایت‌های مالی و لجستیکی صهیونیست‌ها و کشورهای غربی همراه است توانسته آنها را به بازیگران قدرتمند غیردولتی مخرب در منطقه تبدیل کند، بازیگرانی که نمی‌توان به راحتی با ابزارهای دیپلماتیک و سیاسی با آنها برخورد کرد. برخورد با چنین بازیگرانی از دو شکل بیرون نیست؛ یا پذیرش حق حاکمیت آنها در مناطق اشغالی که به معنی به رسمیت شناختن نیروهای امنیت‌زدای منطقه است و امری عقلایی به نظر نمی‌رسد یا مقابله با آنها از طریق مبارزه نظامی و سیاسی که به نظر می‌رسد برای دفع خطر ناامنی‌های لجام‌گسیخته در منطقه راه دوم مناسب‌تر باشد اما کار از جایی دشوارتر می‌شود که برخی کشورهای منطقه برای دستیابی به اهداف خود از گروه‌های تروریستی به عنوان ابزار فشار و نیروی موثر برای دست یافتن به اهداف خود استفاده می‌کنند. فارغ از اینکه زیر سوال بردن اسناد بالادستی در کشور موجب انشقاق نخبگانی و نداشتن برنامه راه و افزایش ضربه‌پذیری کشور خواهد شد، باید توجه داشت این مفروض که قدرتمند شدن جمهوری اسلامی ایران در منطقه موجب تضعیف منطقه می‌شود با مصادیق تاریخی فرسنگ‌ها فاصله دارد.

۳- وجود حکومت‌های متزلزل، جنگ‌طلب و وابسته در منطقه: بیداری اسلامی نشان داد حکومت‌های منطقه در وضعیت غیرمردمی و ناکارآمدی به سر می‌برند و از آنجا که قدرت‌های بیگانه به حکومت‌های بی‌تجربه اجازه قدرتنمایی نمی‌دهند و شکاف‌های داخلی نیز اختلافات را بر سر حکمرانی زیاد می‌کند؛ یا همچون مصر به حاکمیت دوباره نظامی‌ها ختم می‌شود یا به وضعیت درگیری‌های داخلی چون مساله لیبی می‌انجامد. مناطقی چون بحرین و یمن نیز به سبب نارضایتی همسایه خود یعنی عربستان سعودی با سرکوب شدید و حتی جنگ روبه‌رو می‌شوند.

۴- اقتصاد بیمار و ضعیف منطقه: با توجه به اینکه منطقه بشدت درگیر با گروه‌های افراطی و تروریستی است نه‌تنها امنیت مردم کمرنگ است که سرمایه‌گذاران خارجی نیز به دلیل نبود ثبات و امنیت حاضر به سرمایه‌گذاری در آن نیستند. سرمایه‌های داخلی این کشورها نیز بیشتر صرف خرید اسلحه از کشورهای بیگانه و پشتیبانی از نیروهای نظامی می‌شود. در این وضعیت نه‌تنها بسیاری از نیروهای مستعد جان خود را از دست می‌دهند که تعداد بسیار زیادی همراه با دیگر آوارگان خود را به کشورهای غربی می‌رسانند و این باعث شده است رشد اقتصادی بسیاری از کشورها منفی شود در نتیجه اقتصاد این کشورها به دلیل تک‌محصولی بودن نه‌تنها بیمار است بلکه با ضعف مفرط نیز مواجه است.

۵- بحران هویت: منطقه غرب آسیا به عنوان منطقه‌ای که مهد ادیان بزرگ الهی است، داعیه‌داران زیادی را در خود دارد که با هویت‌های متعارض درصدد کنترل و مدیریت منطقه هستند؛ از رژیم صهیونیستی و ادعاهای یهودی بودن تا کشورهای مختلف عرب مسلمان بالانگیزه‌ها و آرمان‌های متعدد. همچنین در داخل کشورها نیز تعارض‌های گوناگون هویتی دیده می‌شود؛ به سبب نفوذ فکری و فرهنگی و تاریخ استعمار در این کشورها شکاف‌های زیادی ایجاد شده است، عده‌ای از نخبگان این کشورها، خود را با عنوان دنباله‌روهای تمدن غرب و قطعه‌ای از پازل جهانی شدن تعریف می‌کنند و راه پیشرفت و حکومتداری را نزدیکی به غرب می‌دانند و قسمت دیگری نیز خود را در مقابل تمدن غرب تعریف می‌کنند و حاضر به پذیرش بسیاری از الگوهای غربی نمی‌شوند و حتی بعضا در فکر مقابله با آن نیز هستند. در نتیجه بحران هویت بسیار ریشه‌دار و جدی در تعاریف آنها از دین، سیاست، خدا، انسان، جهان و نوع رسیدن به پیشرفت و سعادت قابل مشاهده است. از آنجا که ایده‌ها باید بر اساس واقعیات تاریخی باشد تا قابلیت استفاده و اجرایی شدن در آنها وجود داشته باشد و مفروضات ایده «منطقه قوی به جای کشور قوی» خدشه‌پذیر است، فلسفه وجودی چنین ایده‌پردازی‌ای نیز زیر سوال می‌رود. می‌توان گفت منطقه غرب آسیا با سایر مناطق جهان تفاوت ماهوی دارد و آنگونه که الکساندر ونت نیز در این باره اظهار کرده است وضعیت آنارشیک در این منطقه متفاوت با سایر مناطق و پروژه‌های همگرایی است. این منطقه به طور ویژه‌ای به لحاظ تاریخی با مناطق دیگر تفاوت دارد که باعث شده نوع طرح‌ریزی‌های استراتژیک برای آن، خاص همین منطقه باشد. در دیدگاه ونت، نهادهای مستقل از انگاره‌های کنشگران وجود ندارند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می‌گیرند. خود هویت‌ها نیز از تعامل با نهادها قوام می‌یابند. حال در منطقه‌ای که انگاره‌های مختلف توسط کشورهای متعدد در تلاش برای هویت‌بخشی به منطقه هستند، چگونه می‌توان مدعی شد با همگرایی با ایدئولوژی‌های مختلف و متعارض می‌توان منطقه‌ای قوی‌تر را درست کرد و همان الگویی را که سایر کشورها از آن استفاده کرده‌اند جامه عمل پوشاند؟ ۳ هویت اسلام سلفی (به نمایندگی از سعودی‌ها)، اسلام اخوانی (به نمایندگی از مصر و ترکیه) و اسلام انقلابی (به نمایندگی از جمهوری اسلامی ایران) هر کدام به استفاده از انگاره‌ای مشغول هستند که خروجی آنها نهادهایی مجزا و با اهداف متفاوت است. به گونه‌ای که قطب‌نمای اسلام انقلابی وحدت جهان اسلام حول محور آزادی قدس و مبارزه با صهیونیسم و استکبار بوده است، قطب‌نمای اسلام سلفی مبارزه داعش مسلکانه با نیروهای شیعه و سنی منطقه برای حاکم کردن نظم خلیفه‌گرایانه در منطقه است و قطب‌نمای اسلام اخوانی نیز بازگشت نقش سنتی کشورهای باسابقه در نظم منطقه است. هویت‌ها و اهداف به غایت متعارض به علاوه دخالت‌های مکرر آمریکا و صهیونیست‌ها در منطقه و شکاف‌های متعدد قومی، مذهبی و ایدئولوژیک و اختلافات مرزی موانع بسیار بزرگی در به کارگیری الگوهای همگرایی در این منطقه هستند. از نظر منطقه‌ای نیز این ایده به افزایش مداخلات بیگانگان و تصمیم‌گیرندگان فرامنطقه‌ای و قدرت یافتن رژیم صهیونیستی ختم می‌شود و همین امر باعث می‌شود درگیری‌های داخلی افزایش یابد و نه‌تنها دولت‌ها کارآمدتر نشوند، بلکه بر وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل نیز دامن زده می‌شود. اکنون که می‌توان گفت نزاع گفتمان‌ها در افزایش حوزه نفوذ خود به همراه عوامل فوق، مساله‌ای کاملا متفاوت با مسائل دیگر نقاط جهان را برای منطقه غرب آسیا به وجود آورده است به طور طبیعی باید انتظار داشته باشیم راه‌حل خروج این منطقه از آنارشی هابزی نیز از دل همین منطقه و متفاوت با راه‌حل‌های ارائه شده با دیگر نقاط جهان باشد، چرا که تجویز یک نسخه برای بیماری‌های مختلف کاری غیرعقلانی به نظر می‌رسد. ۳ دیدگاه درباره نظم در روابط بین‌الملل وجود دارد: برخی منطق حاکم بر نظام بین‌الملل و روابط بین‌الملل را منطق آنارشی (نظم هابزی) می‌دانند، برخی نظریه‌پردازان با نگاهی خوشبینانه به ماهیت و سرشت انسان، نظام و روابط بین‌الملل و روابط میان کشورها را مبتنی بر همکاری (نظم کانتی) می‌دانند، برخی نیز معتقدند منطق حاکم بر نظام بین‌الملل و روابط میان واحدهای سیاسی مبتنی بر رقابت (نظم لاکی) است که این رقابت الزاما منازعه‌آمیز نیست. به دلایل گفته شده می‌توان نتیجه گرفت حداقل منطق حاکم در منطقه غرب آسیا مبتنی بر نظم هابزی و آنارشیک است که بقا حرف اول را در آن می‌زند. اما این ایده که ایجاد «قدرتمندترین کشور در منطقه‌ای ضعیف» باید جای خود را به «دولت‌های کارآمدتر در منطقه‌ای قوی‌تر» بدهد، در بطن خود مفروضات دیگری را نیز جا داده است. از آنجا که این ایده در کشور ما طرح‌ریزی شده است و به نوعی نگاه انتقادی آن به سند چشم‌انداز ۲۰ساله و افق ۱۴۰۴ نیز قابل مشاهده است، نویسنده را بر آن می‌دارد تا از زاویه دید گفتمان اسلام انقلابی نیز به آن توجه کند. فارغ از اینکه زیرسوال بردن اسناد بالادستی کشور موجب انشقاق نخبگانی و نداشتن برنامه راه و افزایش ضربه‌پذیری کشور خواهد شد، باید توجه داشت این مفروض که قدرتمند شدن جمهوری اسلامی ایران در منطقه موجب تضعیف منطقه می‌شود با مصادیق تاریخی فرسنگ‌ها فاصله دارد. مصداق‌های حاضر و عملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی نشان می‌دهد قدرت یافتن ایران در منطقه در ابعاد مختلف به قدرتمندترشدن منطقه و همگرایی در مبارزه با آشوب‌طلبی‌ها انجامیده است. به طور مثال اگر ایرانی قدرتمند وجود نداشت و نفوذ فکری و فرهنگی و انقلابی ایران در منطقه نبود آیا لبنان می‌توانست در مقابل چهارمین ارتش بزرگ جهان یعنی رژیم صهیونیستی مقاومت کند و به پیروزی برسد؟ این مثال درباره کشورهای دیگر چون عراق و یمن و سوریه نیز صادق است. از آنجا که ایده‌ها باید براساس واقعیات تاریخی باشند تا قابلیت استفاده و اجرایی شدن در آنها وجود داشته باشد و مفروضات ایده «منطقه قوی به جای کشور قوی» خدشه‌پذیر است، فلسفه وجودی چنین ایده‌پردازی‌ای نیز زیر سوال می‌رود و قابلیت اجرایی ندارد، چرا که باید این ایده بر اساس مفروض «وجود نظام‌های عقلانی و باثبات» شکل گرفته باشد اما در منطقه‌ای که کشور کوچک قطر از جانب عربستان سعودی به دلیل چند اختلاف نظر مورد شدیدترین واکنش‌ها و تحریم‌ها قرار می‌گیرد و تقویت گروه‌های تروریستی در مناطق مختلف منطقه از طرف این کشور در دستور کار قرار گرفته است، نمی‌توان منطقه‌ای قوی‌تر و حتی دولت‌های کارآمدتر از طریق همگرایی در نظریات رایج دنیا را در این منطقه ایجاد کرد، هرچند این به معنای اجرایی نبودن این ایده در مناطق دیگر دنیا نیست. راه‌حل مشکلات منطقه در وضعیت آنارشیک این است که عوامل تهدیدزای منطقه از بین برود، چرا که همکاری با عوامل تهدیدساز و همگرایی با دولت‌هایی که بقای کشورها را تهدید می‌کنند نه‌تنها منجر به ایجاد منطقه‌ای قوی نخواهد شد، بلکه اجازه تشکیل دولت‌های قوی در منطقه را نیز در پی نخواهد داشت. به سبب ویژگی‌های منطقه غرب آسیا، در صورت کاهش اهرم‌های قدرت در یکی از طرفین منازعه، بازیگران دیگر به سرعت درصدد افزایش قدرت خود برمی‌آیند. حتی اگر جمهوری اسلامی ایران نیز در این بازی ضعیف شود و عربستان‌سعودی تصمیم بگیرد خود را به عنوان قدرت برتر منطقه معرفی کند با اینکه رژیم صهیونیستی کمترین اختلاف را با این کشور در منطقه دارد اما با متوازن‌سازی مانع افزایش قدرت بیش از حد سعودی‌ها می‌شود، زیرا بازیگران فرامنطقه‌ای اجازه نمی‌دهند نقش تعیین‌کننده در دست کشورهای اسلامی و عرب باقی بماند. کاربست ایده «منطقه قوی به جای کشور قوی» اثرات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد داشت. این ایده در داخل کشور می‌تواند نه‌تنها اجماع نخبگانی درباره قدرتمند شدن کشور را به خطر بیندازد بلکه موجب می‌شود با این تصور اشتباه که همه کشورها در کنار هم و با سازش درباره اهداف بلندمدت در عین وجود ایدئولوژی‌های متعارض پتانسیل کارآمدتر شدن را دارند، به استحاله درونی و ضربه زدن به جایگاه قدرت منطقه‌ای کشور بینجامد. در صورتی که اگر ایران بی‌تفاوت یا همراه با ضعف با چنین منازعاتی برخورد کند دیگران فرصت را غنیمت شمرده و به سرعت در صدد جایگزینی و پیشی گرفتن در قدرت برمی‌آیند. از نظر منطقه‌ای نیز این ایده به افزایش مداخلات بیگانگان و تصمیم‌گیرندگان فرامنطقه‌ای و قدرت یافتن رژیم صهیونیستی ختم می‌شود و همین امر باعث می‌شود درگیری‌های داخلی افزایش یابد و نه‌تنها دولت‌ها کارآمدتر نشوند، بلکه بر وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل نیز دامن زده می‌شود. به لحاظ بین‌المللی این ایده منجر به سوءاستفاده قدرت‌های غربی و در نتیجه از بین رفتن ارزش استراتژیک این منطقه می‌شود، چرا که تصمیم‌گیران خارجی به قدرت بلامنازع تبدیل می‌شوند و ضمن به یغما رفتن منابع منطقه، ناامنی ناشی از عدم برخورد با گروه‌های تکفیری بیشتر شده و صرفا به منطقه‌ای تروریست‌پرور تبدیل می‌شود که ارزش سرمایه‌گذاری و نگاه راهبردی را از دست می‌دهد. راه‌حل مشکلات منطقه در وضعیت آنارشیک این است که عوامل تهدیدزای منطقه از بین برود، چرا که همکاری با عوامل تهدیدساز و همگرایی با دولت‌هایی که بقای کشورها را تهدید می‌کنند نه‌تنها منجر به ایجاد منطقه‌ای قوی نخواهد شد، بلکه اجازه تشکیل دولت‌های قوی در منطقه را نیز در پی نخواهد داشت.

■ **نتیجه‌گیری**

منطقه غرب آسیا به عنوان پیچیده‌ترین منطقه جهان از نژادها و مذهب‌هایی که در کشورهای مختلف پراکنده‌اند تشکیل شده است. این تقسیم‌بندی تحریک‌آمیز که توسط استعمارگران انجام شده است همراه با دلایل ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک دیگر، غرب آسیا را به یکی از پربحث‌ترین مناطق دنیا تبدیل کرده است به همین دلیل اندیشمندان و دغدغه‌مندان در پی راه‌حل‌هایی برای کم کردن هرج و مرج‌های این منطقه هستند. ایده منطقه قدرتمند بدون در نظر گرفتن اینکه چگونه این منطقه با وجود رژیم صهیونیستی و اندیشه‌های تکفیری می‌تواند قدرتمند باشد به خیال‌اندیشی می‌انجامد و همگرایی به عنوان یک مدل غربی را برای منطقه غرب آسیا با ویژگی‌های خود تجویز می‌کند. این ایده منافع ایدئولوژیک و متعارض صهیونیستی و سلفی با اندیشه اسلام انقلابی را که جز به نابودی گفتمان انقلاب اسلامی راضی نمی‌شود، در نظر نمی‌گیرد.

***پژوهشگر مسائل بین‌الملل**

منبع: اندیشکده تبیین